

Conceptual Analysis of "stankafa" and "stakbara" in Verse One hundred and seventy-two of Surah An-Nisa

Javad nasiri vatan¹ , Ramezan pai bajai² , Amir poorshahroodi³ 

¹PhD, Lecturer at Farhangian University of Kermanshah, Iran (Responsible author). parvanehali2@gmail.com

²PhD, Lecturer at Farhangian University of Kermanshah, Iran. hadisdarabi67@yahoo.com

³PhD, Lecturer at Farhangian University of Kermanshah, Iran. amir.poorsharoodi@gmail.com



Abstract

A glance at some of the words in the Quran may lead one to believe that they are synonymous and are expressed to emphasize the word of God. However, research and investigation by philologists dispel this notion, revealing a new understanding of the verse. The present article aims to delve into the meanings and themes of verse One hundred and seventy-two of Surah An-Nisa, carefully examining the nuances of meaning and terminology associated with the words "stankafa" (istankafa) and "stakbara" (istakbara) in order to eliminate any doubts about their semantic synonymy by reviewing the literary and linguistic backgrounds that highlight the subtleties of these two terms. To achieve this goal, the present study has been conducted in a descriptive-analytical manner using library research methods. The findings of the research indicate that most interpreters and translators have differing opinions regarding their meanings. The results show that "stankaf" derives from "nakafa" which means gland, and naturally, not every gland is devoid of swelling; thus, in Persian translation, a phrase like "to puff up" should be used to accurately convey the intended meaning and to inform the listener of the intentionality behind this action. "stakbar," on the other hand, refers to having grand claims, which is why it is inappropriate for a servant to exhibit arrogance and elevate themselves to the status of the Creator.

Keywords : Linguists, stankafa, stakbara, translators, commentators.



Date Received: 2025/01/10 ; Revision date: 2025/02/02 ; Date of admission: 2025/03/18 ; Online publication date: 2025/07/05

Citation of this article: nasirivatan, javad; paybarjai, ramezan; poorsharoodi, amir (2025). Conceptual Analysis of "stankafa" and "stakbara" in Verse One hundred and seventy-two of Surah An-Nisa. *Research in Arabic language and literature education*, 7(1), pp 153-168. 

Publisher: Farhangian University

© the authors

[http:// https://amozesharabi.cfu.ac.ir](http://https://amozesharabi.cfu.ac.ir)

Article type: Research Article



المفهومية لكلمتي «إستكف» و «إستكبر» في الآية ١٧٢ من سورة النساء

جواد نصيري وطن^١، رمضان باي برجاي^٢، اميرپورشاھرودي^٣

^١عضو هيئة تدريس، قسم الدراسات الإسلامية، جامعة فرهنجيان، طهران، إيران. (المؤلف المسئول) javadnasirivatan@gmail.com

^٢عضو هيئة التدريس، قسم التربية الإسلامية، جامعة فرهنجيان، طهران، إيران. r.paibarjai@cfu.ac.ir

^٣عضو هيئة التدريس، قسم التربية الإسلامية، جامعة فرهنجيان، طهران، إيران. mir.poorsharoodi@gmail.com



ملخص البحث

عند النظر إلى بعض المفردات القرآنية، يُتصوّر أنّها مترادفة وقد ذُكرت للتأكيد في كلام الله، ولكن عند التحقيق في أقوال اللغويين يزول هذا التصور، ويُفهم معنى جديد للآية. تهدف هذه الدراسة إلى فحص وتدبر مضامين الآية ١٧٢ من سورة النساء، والكشف عن لطائف النظم المعنوي والاصطلاحي الحاكم على كلمتي «إستكف» و «إستكبر»، وذلك من أجل إزالة شبهة الترادف بينهما من خلال إعادة النظر في الأبعاد الأدبية واللغوية الدقيقة لهاتين الكلمتين. لتحقيق هذا الهدف، اعتمدت الدراسة على المنهج الوصفي-التحليلي مستندة إلى المصادر المكتبية. وقد أظهرت نتائج البحث أن أغلب المفسرين والمترجمين اختلفوا في معاني هاتين الكلمتين. وتبين من خلال الدراسة أن «إستكاف» مشتق من «نكف»، التي تعني الورم أو الغدة، و من الطبيعي فإن كل غدة لا تخلو من ورم، ولذلك ينبغي عند ترجمتها إلى الفارسية استخدام تعبير يعكس هذا المعنى، مثل «نفخ الصدر بغرور» بحيث ينقل المعنى بدقة ويشير إلى كونه فعلاً إرادياً. أما «إستكبار» فيعني ادعاء العظمة، ولهذا فهو غير لائق بالعبد، إذ لا ينبغي له أن يتكبر ويدّعي مقام الكبرياء الذي يختص بالله الخالق.

الكلمات المفتاحية: اللغويون، إستكف، إستكبر، المترجمون، المفسرون.



مفهوم شناسی دو واژه «استنکف» و «استکبر» در آیه ۱۷۲ سوره نساء

جواد نصیری وطن^۱، رمضان پای برجای^۲، امیرپورشاخروودی^۳
عضو هیئت علمی، گروه آموزش معارف اسلامی، دانشگاه فرهنگیان، تهران- ایران. (نویسنده مسئول)

javadnasirivatan@gmail.com

عضو هیئت علمی، گروه آموزش معارف اسلامی، دانشگاه فرهنگیان، تهران- ایران. r.paibarjai@cfu.ac.ir

عضو هیئت علمی، گروه آموزش معارف اسلامی، دانشگاه فرهنگیان، تهران- ایران. amir.poorsharoodi@gmail.com



چکیده

با نگاهی به برخی از واژگان قرآن تصور می شود که آنها مترادف هستند و در جهت تاکید کلام خداوند بیان شده اند، اما با تحقیق و تفحص در کلام لغت شناسان این تصور منتفی می شود و معنای جدیدی از آیه فهمیده می شود. مقاله پیش رو در صدد است با تفحص و تدبر در مفاد و مضامین آیه ۱۷۲ سوره نساء، لطائف نظم معنایی و اصطلاحی حاکم بر واژگان؛ استنکف و استکبر را به دقت مورد واکاوی و بررسی قرار دهد تا با بازبینی پس زمینه های ادب لسانی حاکم بر ظرافت این دو واژه، شائبه مترادف معنایی را از آنها بزدايد. برای دستیابی به این منظور، مطالعه حاضر به شیوه توصیفی-تحلیلی با استفاده از روش کتابخانه ای به رشته تحریر در آمده است. دستاوردهای پژوهش نشان داده است که اکثر مفسران و مترجمان در معنای آنها اختلاف داشته اند. یافته های تحقیق نشان دهنده این است که استنکاف از «تکف» به معنای غده است و طبیعتاً هر غده ای تهی از ورم نیست، بنابراین در ترجمه فارسی نیز، باید لفظی مانند؛ باد به غیب انداختن استفاده شود تا معنای کلام را به درستی منتقل کند و ارادی بودن این امر را نیز به شنونده برساند. استکبار نیز دعوی بزرگی داشتن می باشد، به همین دلیل برای بنده شایسته نیست که استکبار بورزد و خود در مقام کبريایی خالق در بیاورد.

کلیدواژه: لغویان، استنکف، استکبر، مترجمان، مفسران



مقدمه

۱-۱ تعریف مساله

بحث مترادف از دیرباز تاکنون محل مناقشه در بین بسیاری از زبان شناسان و لغویان قرار گرفته است. از میان علمایی که به مترادف و هم معنایی واژگان اعتقاد داشت، ابن جنی است که با ذکر کلماتی چون «خلیقه، سجد، طبیعه، غریزه، سلیقه» گفت است این کلمات با هم مترادف و هم معنا هستند (ابن جنی، بی تا: ۱۱۵/۱). اما برخی از علما از جمله، ابن انباری در کتاب «الاضداد» و ابوهلال عسکری بر این باور است که در پشت تعدد الفاظ برای معنای واحد، علت لغوی خاصی نهفته است (ابن انباری، ۱۴۰۷: ۷ و ۹؛ ابوهلال عسکری، ۱۹۷۳: ۹).

زبان شناسان معاصر نیز به این امر توجه وافری نشان داده اند؛ به عنوان مثال پالمر معتقد است که هم معنایی واقعی میان واژه ها وجود ندارد و دو واژه وجود ندارد که دقیقاً یک معنا داشته باشد (پالمر، ۱۳۸۷: ۱۰۵). عایشه بنت شاطی نیز گفته است: الفاظ قرآن در جایگاه خود بر این مطلب صحه می گذارند که هر لفظ برای دلالت بر مفهومی خاص به کار می رود (بنت شاطی، ۱۳۷۶: ۲۲۶). بنابر سخن او، مفهوم کلام خداوند را دو واژه ی «استنکف» و «استکبر» که گویا نزد برخی از مفسران و لغویان و مترجمان مترادف نما هستند، را با استفاده از کتاب های لغت (بررسی واژه از نظر اشتقاق - اصل - مصداق)، کلام مفسران، بافت و سیاق آیات، بررسی می کنیم و بهترین و مناسب ترین معنا را با توجه به سیاق آیات بیان می کنیم.

۱-۲ سوال های پژوهش

در تحقیق حاضر به پرسش های زیر جواب داده می شود :

واژه «استنکف» به چه معنا می باشد؟

تفاوت واژه «استنکاف» با «استکبار» در چیست ؟ و استعمال آنها در کنار هم چه مفهومی را تداعی می کند؟

۱-۳ فرضیه های پژوهش

فرضیه های احتمالی چنین است:

گویا معنای واژه تکبر است یا دوری کردن و سرپیچی کردن .

به نظر می رسد استنکاف بزرگ بینی از روی علم باشد و استکبار از روی جهل. چون سیاق درباره حضرت عیسی (ع) و او دارای علم لدنی می باشد، استنکاف بر استکبار مقدم شده است.

۱-۴ پیشینه ی پژوهش

با بررسی های انجام شده مشخص شد مقاله ای در این باره وجود ندارد، به همین دلیل، پیشینه ی تحقیق همان اقوال لغویان مانند کتاب العین خلیل بن احمد فراهیدی، مقایسه اللغة احمد ابن فارس و مفردات راغب اصفهانی و مفسران متقدم و متاخر مانند مجمع البیان فضل بن حسن طبرسی، مفاتیح الغیب فخر رازی، المیزان علامه طباطبایی، التبیان شیخ طوسی در ذیل واژه یا آیه مربوطه بوده است .

۱-۵ چارچوب نظری

این پژوهش در راستای معناشناسی و زیباشناسی واژه در چند قسمت صورت گرفته است:

در قسمت اول اصل، مصادیق و معانی واژه (از منظر لغویان، مفسران، روایت) مورد بررسی قرار گرفت، تا با این روش به معنای اصلی واژه دست یافته شود.

در قسمت دوم به معنانشناسی واژه «استنکاف» و تفاوت آن با واژه «استکبار» پرداخته شده است.

در قسمت سوم بیش از ۴۰ ترجمه فارسی اعم از قدیم و جدید نقد و بررسی شده است.

۲- زیباشناسی واژه «استنکف»

۱-۲. اصل واژه «استنکف»

واژه «نکف» سه بار در قرآن آمده است. (بر اساس نرم افزار جامع التفاسیر) ابن فارس گفته اصل آن دو معنا دارد یکی قطع و دور کردن چیزی و دیگری عضوی از اعضای بدن است. (ابن فارس، ۱۹۶۳: ۴۷۸/۵) راغب گفته اصل آن از «نکفت الشی» گرفته شده است، یعنی از آن چیز دوری کردم. (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ۸۲۴) خلیل بن احمد همه اقوال را گفته ولی هیچ کدام از اقوال را اصل قرار نداده است. (خلیل بن احمد، ۱۴۱۰ ق، ۳۸۳/۵) مصطفوی گفته اصل آن دور شدن به همراه بیزاری است. سپس گفته استنکاف طلب نکردن چیزی و عدم میل به سوی آن است که استکبار و امتناع و قطع از لوازم آن هستند. (مصطفوی، ۱۳۶۰: ۲۴۷/۱۲) طریحی اصل آن را دفع و دوری دانسته است و گفته است اصل آن از «نکفت الدمع» گرفته شده است، یعنی اشک را از صورتم دفع کردم. (طریحی، ۱۳۷۵: ۱۲۷/۵)

بنابراین می توان گفت واژه «نکف» سه اصل دارد: دوری - قطع کردن - عضوی از اعضای بدن. اگر آن را به معنای (دوری) بدانیم، در آیه «لَنْ يَسْتَنْكَفَ الْمَسِيحُ أَنْ يَكُونَ عَبْدًا لِلَّهِ...» (نساء/۱۷۲) با عطف بعدی تناسب معنایی کمی خواهد داشت، از طرفی آن چیزی که خداوند کریم وعده عذاب به عبودیت خود داده است همان بزرگ بینی است که در آیه ی «وَقَالَ رَبُّكُمْ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ» (غافر/۶۰) به آن اشاره شده است.

بنابراین یک معنای دیگر از اصل سوم (عضوی از اعضای بدن) می تواند استخراج شود که با این سیاق سازگاری داشته باشد که در توضیحات آتی تبیین می شود.

۲-۲. مصداق های واژه «استنکف»

از مصادیق واژه نکف می توان به موارد زیر اشاره کرد: به غده کوچکی که بین ریش و گردن از جانب حلقوم قرار دارد «النَّكَفَةُ» می گویند. (خلیل بن احمد، ۱۴۱۰: ۳۸۳/۵) به شتری که غده بناگوش آن ورم کرده و درد می کند «إِبِلٌ مُنْكَفَةٌ» می گویند. (ابن فارس، ۱۹۶۳: ۴۷۸/۵) به پاک کردن و دور کردن اشک از صورت «نکفته» می گویند و به دریائی که خشک نمی شود و به آخرش نمی توان رسید «بحرٌ لا يَنْكَفُ» گفته می شود، به خارج شدن از سرزمینی به سرزمین دیگر «اُنْتِكَافٌ» می گویند (شاید به جهت مشکلات راه و سختی آن باشد) (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ۸۲۴) به بارانی که قطع شده است «غَيْثٌ لَا يَنْكَفُهُ» گفته می شود. (صاحب بن عباد، بی تا، ۲۷۸/۶)

به نظر می رسد واژه نکف در ابتدا همان غده کوچکی است که میان ریش و گردن و یا زیر گلو قرار دارد. اشتقاق کبیر و صغیر این واژه نیز نوعی ارتباط با آن (غده و درد) دارند، مثلاً: نفک به معنای غده است؛ فکن به معنای درد کشیدن (شاید آن درد به علت

داشتن همان غده باشد؛ فنک به معنای وسط چانه است؛ کنف جمله دعایی است که خداوند انسان را از درد و بیماری حفظ نماید. سپس این واژه از معنای درد به مرور زمان معنای ضمنی به خود گرفته است تا نوعی رفتار غرورآمیز و متکبرانه را تداعی کند.

۲-۳. معنای واژه «استنکف»

نظریه پردازان لغوی درباره معنای این واژه اقوال زیر را بیان کرده اند:

بیزاری از چیزی با خشم و سختی. (خلیل بن احمد، ۱۴۱۰: ۳۸۴/۵؛ صاحب بن عباد، بی تا: ۲۷۸/۶)

منع از بندگی (طوسی، بی تا: ۴۰۶/۳)

بیزاری از عبادت. (طریحی، ۱۳۷۵: ۱۲۷/۵)

خود داری کردن. (طبرسی، ۱۳۷۲: ۲۲۶/۳)

ناپسند دانستن و خود داری کردن. (فخررازی، ۱۴۲۰: ۲۷۳/۱۱)

بیزاری جستن و سر سخت بودن. (زمخشری، ۱۹۷۹: ۵۹۴/۱)

تکبر و امتناع از چیزی که با بیزاری همراه است و شدید تر از استکبار است. (ابن عاشور، بی تا: ۳۳۷/۴)

ابن عباس گفته در معنای دفع بدی به کار می رود. (فخررازی، ۱۴۲۰: ۲۷۳/۱۱) به همین دلیل برخی از لغویان آن را به معنای

منزه و دور بودن از هر عیب دانسته اند. (فیروزآبادی، بی تا، ۲۷۳/۳)

بیزاری جستن و بزرگ دانستن. (ابوحیان اندلسی، ۱۴۲۰: ۱۴۵/۴)

دو معنای بیزاری از عبودیت و محسوب نکردن عیب برای چیزی را دارد. (شوکانی، ۱۴۲۰، ۶۲۵/۱)

درخواست دوری و به سوی چیزی رفتن. (مصطفوی، ۱۳۶۰: ۲۴۷/۱۲)

استنکاف روی گردانی جاهلانه است و استکبار نافرمانی آگاهانه است، بنابراین چنان چه کسی معرفت داشت، اما از عبادت خدا رو برگرداند، استنکافش با استکبار همراه است. (جوادی آملی، ۱۳۹۵، ۴۳۸/۲۱) اکثر لغویان «استنکاف» را به معنای بیزاری و امتناع دانسته اند که با یکی از اصول واژه که همان دوری باشد، تناسب داشته است، ولی با اصل دوم که عضوی از اعضای بدن است، فاصله معنایی دارد. به نظر می رسد معنای بیزاری که اکثر لغویان آن را بیان داشته اند، در آیه «لَنْ يَسْتَنْكِفَ الْمَسِيحُ أَنْ يَكُونَ عَبْدًا لِلَّهِ ...» (نساء/۱۷۲) معنای مورد قبولی نباشد، برای این که سیاق آیات در مقام بیان غلو نکردن در حق حضرت عیسی (ع) و عدم پذیرش معبود سه گانه و کوچک شمردن خود و کرنش در مقابل معبود یکتا است. همچنان که قبلاً گفته شد، لفظ «نکاف» به معنای غده است و طبیعتاً هر غده ای تهی از ورم نیست، بنابراین اگر در ترجمه های فارسی، لفظی مانند؛ باد به غیب انداختن استفاده شود، معنای کلام به درستی بیان می شود.

۲-۴ دیدگاه مفسران ادبی و سیاقی در مورد «استنکف»

شیخ طوسی در این سیاق آن را منع از بندگی و نبالیدن به خود دانسته است و گفته: لَنْ يَنْقُبُ و لَنْ يَمْتَنِعَ. فمعنى الآية «لَنْ

يستكبر المسيح ان يكون عبداً» بمعنى من ان يكون عبداً لله و لا الملائكة المقربون. (طوسی، بی تا: ۴۰۶/۳)

مرحوم طبرسی گفته است از آنجایی که خداوند در آیه ی قبل عقاید مسیحیان درباره حضرت عیسی را رد کرد در این آیه گفت (لَنْ يَسْتَنْكِفَ الْمَسِيحُ...) ایشان آیه را چنین تفسیر کرده است اى و لا الملائكة المقربون يأنفون و يستكبرون عن الإقرار بعبوديته و الإذعان له بذلك. یعنی حضرت عیسی و ملائکه مقرب از عبادت پروردگار سرپیچی و تکبر نورزیدند. (طبرسی، ۱۳۷۲، ۱۶۷/۶)

علامه طباطبایی آن را استنکاف و عار دانستن معنا کرده است و گفته است خداوند «یستکبر» را دنبال کلمه «یستنکف» آورد و این را با آن مقید کرد، چون استنکاف به تنهایی باعث سخط الهی نمی شود، زیرا استنکاف دو جور ممکن است باشد، یکی از نادانی و استضعاف و دیگری از استکبار، آن استنکافی باعث خشم و غضب الهی می شود که از باب استکبار باشد و مسیح و ملائکه اگر فرضا استنکاف بکنند از جهل و استضعاف نیست و جز از در استکبار نمی تواند باشد، چون آنان به مقام پروردگارشان آگاهند و به همین جهت می بینیم در اول آیه نامی از استکبار نیاورد و تنها به ذکر استنکاف اکتفاء کرده است. (طباطبایی، ۱۴۱۷، ۱۵۱/۵) بنابراین علامه سیاق را در دوری از تکبر و استکبار دانسته است.

زمخشری گفته که این آیه در رد عقاید مسیحیان است که در حق حضرت عیسی (ع) غلو می کردند به همین دلیل خداوند فرمود او از مقام عبودیت فرائز نرفته است و استکبار نورزیده است و ذلك أن الكلام إنما سيق لرد مذهب النصارى و غلوهم فى رفع المسيح عن منزلة العبودية، فوجب أن يقال لهم: لن يترفع عيسى عن العبودية (زمخشری، ۱۴۰۷، ۵۹۶/۱)

سید قطب با توجه به سیاق گفته خداوند درباره حضرت عیسی کلمه حق را بیان کرده است. شایسته نیست که حضرت عیسی (ع) علو از بندگی خداوند کند و کسی که بنده خداوند باشد، در جایگاه خداوندی قرار بگیرد إن المسيح عيسى بن مريم لن يتعالى عن أن يكون عبدا لله. لأنه- عليه السلام- و هو نبى الله و رسوله- خير من يعرف حقيقة الألوهية و حقيقة العبودية و أنهما ماهيتان مختلفتان لا تمتزجان. و هو خير من يعرف أنه من خلق الله فلا يكون خلق الله كاللّه أو بعضا من اللّه! و هو خير من يعرف أن العبودية لله- فضلا على أنها الحقيقة المؤكدة الوحيدة- لا تنقص من قدره. فالعبودية لله مرتبة لا يأبأها إلا كافر بنعمة الخلق و الإنشاء. (سید قطب، ۱۴۱۲، ۴۲۰/۲) سید قطب استنکاف را مترادف علو و برتری جویی دانسته است.

در تفسیر مراغی سرپیچی و تکبر معنا شده است. اى لن يأنف المسيح و لن يترفع عن أن يكون عبد الله لعلمه بعظمة الله و ما يجب له من العبودية و الشكر، و لا الملائكة المقربون يستنكف أحد منهم أن يكون عبدا له. (مراغی، بی تا، ۳۴/۶)

بنابراین مفسرانی مانند طبرسی، علامه طباطبایی، سید قطب، زمخشری، مراغی سیاق را در رد تکبر و خود بزرگ بینی دانسته اند از طرفی سبب نزول نیز با این امر موافق است در سبب نزول آمده مسیحیان نجران گفتند: ای محمد (ص) آیا صاحب ما را بد می گویی؟ حضرت فرمود: صاحب شما کیست؟ گفتند: عیسی. حضرت فرمودند: من چه گفتم که بدی حضرت عیسی باشد؟ اظهار داشتند: تو می گوئی عیسی بنده خدا است و رسول اوست. پیغمبر اکرم (ص) گفت: برای مسیح عار نیست که بنده خدا باشد. پاسخ دادند: عار است. پس آیه ۱۷۲ سوره نساء نازل شد. (واحدی، ۱۴۱۱، ۱۹۰/۱) از طرفی یکی از آفت عبادت، استکبار است که انگیزه ای برای دیگر افعال می شود و در نهایت سبب جهنمی شدن شخص می شود. (غافر، ۶۰)

۲-۵ بررسی ترجمه های استنکاف در قرآن

در ابتدا ترجمه های فارسی قرآن را مشاهده کنید.

مترجمان یستنکف

(نساء، ۱۷۲)	یستَنکَف								
(نساء، ۱۷۲)	إِسْتَنكَفُوا (نساء، ۱۷۳)	مترجمان	یستَنکَف						
(نساء، ۱۷۲)	یستَنکَف								
(نساء، ۱۷۲)	إِسْتَنكَفُوا (نساء، ۱۷۳)								
آیتی ابا	ابا	ابا و سرکشی	گرمارودی سرباز زدن	سرباز زدن	سرباز زدن				
ارفع	سرپیچی	سرپیچی	مجتبوی ننگ	ننگ	ننگ				
اشرفی ننگ	ننگ	ننگ	بانوی اصفهانی	استنکاف	سرپیچی استنکاف				
الهی قمشه ای	ابا	سرپیچی	سرکشی و سرپیچی	ابا و امتناع	امتناع	امتناع	ابا		
انصاریان	امتناع	امتناع	امتناع	مصباح زاده	ننگ	ننگ	ننگ		
برزی امتناع	امتناع	امتناع	معزی	سرپیچدن	سرپیچدن	استنکاف			
بروجردی	انکار	انکار	سرکشی	مکارم	ابا	روی برتاباندن	ابا		
پاینده ابا	ابا	ابا	نوبری	ابا	عار	برکنار شدن			
پورجوادی	ابا	سرباز زند ابا	یاسری	ننگ	ننگ	نخوت ورزیدن			
حلبی ننگ	ننگ	ننگ	انصاری	ابا	ابا	ابا			
خسروی	استنکاف و امتناع	استنکاف	استنکاف و امتناع	اسفراینی	ننگ	ننگ	ننگ		
خواجوی	ابا	ننگ	ترجمه طبری	ننگ	ننگ	ننگ	ننگ		
رضایی ابا	ابا	امتناع	دهلوی	ننگ	ننگ	ننگ			
رهنما استنکاف	استنکاف	استنکاف	میبدی	ننگ	ننگ	ننگ			
ابوالفتوح رازی	ننگ	ننگ	ننگ	نسفی	ننگ	ننگ	ننگ		
سراج	سر پیچیدن	سر پیچیدن	ننگ	صفی علیشاه	ننگ	ننگ	ننگ		
شعرانی ننگ	ننگ	ننگ	صفار زاده ابا و سرپیچی	سرپیچی	سرپیچی	سرپیچی			
طاهری استنکاف	استنکاف	استنکاف	بهرام پور ابا	روی برتابد	ابا				
عاملی ننگ	ننگ	خود داری	خرمشاهی	ابا	استنکاف ابا				
فارسی امتناع	امتناع	امتناع	بهبودی	عار	عار				
فولادوند	ابا	امتناع	امتناع	حداد عادل	ابا	ابا	ابا		
فیض الاسلام	سرپیچی	سرباز زدن	سرباز زدن	مرکز فرهنگ قرآن ابا	ابا	ابا	ابا		
کاویانپور	ننگ	خودداری	خودداری						

با نگاهی به جدول مشخص می شود که برخی مانند؛ خسروی، رهنما و بانوی اصفهانی در ترجمه این واژه ناتوان بوده اند و خود واژه را ذکر کرده اند و برخی آن را مترادف واژه «ابی» دانسته اند و مترجمان قدیم بدون استثناء آن را به معنای ننگ ترجمه کرده اند. برخی مانند بروجردی معنایی را آورده است (انکار) که هیچ یک از لغویان آن را بیان نکرده اند.

۳. مفهوم شناسی واژه «استکبر»

۳-۱. اصل واژه «استکبر»

واژه «کبر» با مشتقات فراوان آن ۱۶۱ بار در قرآن آمده است. (براساس نرم افزار جامع التفاسیر). علما درباره اصل آن گفته اند که در مقابل کوچکی «صغر» قرار می گیرد. (ابن فارس، ۱۹۶۳: ۱۵۳/۵) واژه کبر در مقابل صغر است، کَبَر و صَغَر امر نسبی هستند، ممکن است چیزی نسبت به چیز دیگر بزرگ باشد، اما نسبت به چیز دیگر کوچک باشد. (مصطفوی، ۱۳۶۰: ۱۷/۱۰) کبیر و صغیر از نام هایی است که به یکدیگر نزدیکند به طوری که بعضی از آنها به اعتبار بعض دیگر بیان می شود. واژه های کَبیر و صغیر هم در کمیت متصل مثل اجسام و هم در کمیت منفصل مثل عدد بکار می روند. اصلش این است که ابتدا در اجسام حسی به کار می رود و سپس در معانی غیر حسی. (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ۶۹۶)

بنابراین با توجه به اقوال لغویان، این نتیجه حاصل می شود که واژه کبیر ابتدا در اشیاء و اجسام حسی به کار می رفت و سپس از معانی حسی خارج شد و در معانی غیر حسی نیز استفاده شد، یعنی ابتدا در بزرگی سن و بزرگی قد و ... بکار می رفت، مانند مَکبر که به کسی گفته می شود که سنش زیاد است، سپس در بزرگی شرف و مقام و منزلت استعمال شد، مانند کابر به کسی گفته می شود که در شرف و عزت بزرگ باشد. (ابن فارس، ۱۹۶۳: ۱۵۴/۵) از آنجایی که این واژه مصداق و کاربرد خاصی غیر از موارد گفته شده ندارد، لذا به معانی واژه می پردازیم.

۳-۲. معانی واژه «استکبر»

کَبَر و تَكَبَّر و اسْتَكْبَر در معنی به هم نزدیکند، پس کبر حالتی است که انسان با بزرگ دیدن خویش به آن صفت مخصوص می شود و همان است که انسان جان و وجود خویش را از غیر خویش بزرگتر می بیند، بزرگترین و سنگین ترین تکبرها، تکبر بر خداوند در خودداری از قبول حق و عدم اقرار به آن در پرشش است. اسْتَكْبَر - دو وجه دارد: اول - این است که انسان قصد کند و بخواهد که بزرگ شود و اگر این حالت در مورد چیزی که لازم و واجب می شود یا در مکان و زمانی که بزرگی و استکبار در آن واجب است باشد آن استکبار، محمود و پسندیده است. دوم - استکبار در افزون طلبی و برتری جوئی بطوری که از نفس و وجود او چیزی که شایسته او نیست و از آن او نیست آشکار شود که این استکبار، مذموم و ناپسند است و بر همین اساس است آیاتی که در قرآن وارد شده است و همانست که خدای تعالی در مورد شیطان گفت: «أَبَى وَ اسْتَكْبَرَ» (بقره/ ۳۴) تَكَبَّر هم دو وجه دارد: اول - تکبر پسندیده و شایسته و آن این است که افعال نیک در حقیقت آنقدر در کسی زیاد باشد که افزون بر نیکیهای غیر از اوست و بر این معنی است که خدای تعالی در آیه «الْعَزِيزُ الْجَبَّارُ الْمُتَكَبِّرُ» (حشر/ ۲۳) با واژه تکبر توصیف شده است. دوم - تکبر مذموم و ناپسند، این است که بزرگی با تکلف و زحمت همراه باشد و انسان بیش از شخصیت خویش آن بزرگی را طلب کند و بخواهد بزرگش بداند و این حالت عامه مردم است (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ۶۹۶۹) از سخن راغب این برداشت می شود که استکبار در بندگان به معنای اظهار بزرگی است، در حالی که شایستگی آن را ندارند. به همین جهت طبرسی گفته است استکبار فزون طلبی است بدون آن که شایستگی آن

را داشته باشد. (طبرسی، ۱۳۷۲: ۲۲۵/۳) یا فخر رازی گفته است استعمال متکبر برای خلق نکوهش است، برای این که برای او کبر و علوی نیست و اگر بخواهد که علو و بزرگی نشان دهد آن کذب و دروغ محسوب می باشد، اما در حق خداوند متعال که جمیع انواع علو و کبریایی تالو می کند جایز است. (فخر رازی، ۱۴۲۰: ۵۱۴/۲۹)

مصطفوی نیز گفته است عدم شایستگی بدین جهت است که انسان عبد و ذلیل و مملوک و فقیر و محدود و ضعیف است، ولی خداوند قادر و غنی و مالک و عزیز است پس به همین دلیل شایستگی عظمت و جلالت را دارد و می تواند متکبر باشد. (مصطفوی، ۱۳۶۰: ۱۹/۱۰)

قرشی گفته است در تکبر تکلف وجود دارد، یعنی انسانی که بزرگ نیست به زور می خواهد خودش را (مانند خداوند) بزرگ جلوه دهد. (قرشی، ۱۳۷۱، ۷۵/۶) شاید به همین دلیل باشد که برخی نتیجه و آثار خود بزرگ بینی را به عنوان معنای استکبار بیان کرده اند، به عنوان مثال ابن منظور در تعریف استکبار گفته است که نپذیرفتن حق از روی عناد و دشمنی است. (ابن منظور، ۱۴۱۴: ۱۲۵/۵) و علامه طباطبایی گفته است اصرار بر نشنیدن سخن حق و پذیرش دعوت الهی است. (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۳۰/۲۰)

بدیهی است که این دو معنا از آثار و نتایج کبر و خود بزرگ بینی است، بدان جهت کسی که خودش را بزرگ دانسته است، در مقابل حق خاضع و فروتن نمی باشد؛ مانند کسی که خودش را عالم می داند و در جلسه علمای مافوق شرکت نمی کند. البته علامه در جایی دیگر در تعریف متکبر گفته است کسی که متلبس به کبریا و بزرگی است و این درباره خداوند صادق است، چون غرق در بزرگی و عظمت است. یا در جای دیگر گفته است مستکبر به کسی اطلاق می شود که به دنبال برتری بر دیگران است و این برتری جویی به این دلیل است که خود را از دیگران بزرگ تر شمرده و به دنبال جایگاهی است که شایسته آن جایگاه نیست. (همان)

از بررسی معنای لغوی این دو واژه (استنکف و استکبر) در سیاق آیه می توان به این زیبایی ها اشاره کرد که استنکاف نوعی غرور همراه با ترک عمل است و از مبالغه بیشتری برخوردار است. گویا فرد مستنکف متعمدانه از عبودیت الهی که نخستین و کامل ترین مرحله توحید است، سرباز می زند؛ اما مستکبر از مرحله اطاعت که مرحله بعد از عبودیت می باشد، سرپیچی می کند. (ابوهلال عسکری، ۱۹۷۳: ۲۴۳)

در مورد تفاوت دو واژه اهل فن گفته اند که در استنکاف بیزاری نهفته شده است ولی در استکبار طلب و خواهش نهفته شده است و آن هم بدون بیزاری. استنکاف از اقرار به عبودیت است و استکبار از اذعان به طاعت است. (همان)

استنکاف باد به غیغب انداختن است که ممکن است با اظهار همراه باشد، ولی استکبار بزرگ دانستن خود است و با اعتراف همراه است. استنکاف و استکبار در قرآن مطلقاً ممنوع و حرام شمرده شده است، به همین دلیل خداوند به هر دو گروه وعده عذاب داده است. (نساء، ۱۷۳) در قرآن برای خداوند واژه متکبر به کار رفته است که صاحب بزرگی و کبریایی است و واژه مستکبر جز برای بندگان استعمال نشده است؛ یعنی انسانها صاحب علو و برتری نیستند و می خواهند خود را برتر نشان بدهند.

۴. بررسی ترجمه ها

مترجمان دو واژه استنکف و استکبر در آیه «لَنْ يَسْتَنْكِفَ الْمَسِيحُ أَنْ يَكُونَ عَبْدًا لِلَّهِ وَلَا الْمَلَائِكَةُ الْمُقَرَّبُونَ وَمَنْ يَسْتَنْكِفْ عَنْ عِبَادَتِهِ وَيَسْتَكْبِرْ فَسَيَحْشُرُهُمْ إِلَيْهِ جَمِيعًا» (نساء/ ۱۷۳) را بدین گونه ترجمه کرده اند:

واژه «استنکف» را به معنای امتناع و «استکبر» را به معنای تکبر و بزرگی فروختن دانسته اند. (انصاریان - رضایی - صادقی تهرانی - برزی) آقای فارسی خود استکبار را در ترجمه «استکبر» آورده است. در فرهنگ لغت دهخدا امتناع، به معنای سربازدن و باز ایستادن آمده است. (دهخدا، ذیل واژه استکبار) با توجه به معنایی که ما از آیه ارائه داده ایم، به نظر می رسد، امتناع کردن از آثار باد به غیب انداختن باشد. از آنجایی که واژه استکبار، به باب استفعال رفته است، پس باید طلب آن ذکر شود، به عنوان مثال با الفاظی مانند طلب بزرگی و دعوی برتری داشتن و...

اولی را به معنای روی برتافتن و دومی را به معنای بزرگی فروختن ترجمه کرده است (بهرام پور)
اولی به معنای خود داری و دومی به معنای تکبر ترجمه شده است. (کاویانپور - عاملی - داریوش شاهین) خوداری و روی بر تافتن از آثار استنکاف است. تکبر نیز واژه عربی است که باید به فارسی برگردانده شود.

اولی را به معنای ابا و دومی را به معنای تکبر و گردن افروزی دانسته اند. (پاینده - خواجهی - مشکینی - مکارم - خرمشاهی - انصاری) واژه ابا یک واژه عربی است و باید به فارسی برگردانده شود، این واژه در قرآن به صورت مستقل آورده شده است و درباره واژه تکبر نیز قبلاً توضیح داده شد.

اولی را به معنای ابا و دومی را به معنای کبر ترجمه کرده اند. (حداد عادل - مرکز فرهنگ قرآن)
اولی را به معنای ننگ و دومی را به معنای گردن کشی دانسته اند (مجتبوی - اشرفی - شعرانی - مصباح زاده) یا دومی را به معنای سرکشی (دهلوی) یا بزرگ شمردن خود دانسته اند. (خرم دل - حلبی). در فرهنگ معین، ننگ به معنای عار و شرم و خجلت آمده است. (معین، ذیل واژه ننگ) پس ننگ نیز نمی تواند معنای استنکاف را بیان کند. ننگ از آثار و نتایج استنکاف است، یعنی شخصی که باد به غیب انداخته است، ننگ می داند که در برابر پروردگار کرنش نشان دهد. در نقد ترجمه واژه استکبار می توان گفت که سرکشی از آثار بزرگ دانستن است و نه معنای قاموسی واژه.

اولی به معنای استنکاف و دومی به معنای بزرگ شمردن (رهنما) تکبر (طاهری) سرکشی (معزی)
اولی به معنای سرپیچی و دومی به معنای کبر (أرفع) دعوی برتری (الهی قمشه ای) تکبر (صفارزاده) سرکشی (سراج - آیتی - پورجوادی - فیض الاسلام - گرمارودی) ترجمه شده است. الهی قمشه ای ترجمه خوب و مناسبی از واژه (استکبر) ارائه داده است.
اولی انکار و دومی به معنای سرپیچیدن آمده است. (بروجردی) در معنای قاموسی واژه انکار و سرپیچیدن جایگاهی نداشت و به نظر می رسد این معنا از آثار واژه استنکاف و استکبار باشند.

اولی به معنای کنار شدن و دومی به معنای کبر و غرور آمده است. (نوبری) کنار شدن و دور شدن از معبود هر دو به یک معنا هستند، در شماره های قبل به آن پرداخته شد. دور شدن یکی از اصول معنایی واژه است و اصل دیگر که همان غده باشد، بیشتر با سیاق سازگاری دارد.

اولی به معنای نخوت و دومی به معنای استکبار آمده است. (یاسری) در فرهنگ دهخدا (نخوت) به معنای تکبر و بزرگ منشی و خود بینی آمده است. این ترجمه بیشتر با واژه دوم سازش دارد.

اولی سر باز زدن و دومی را بزرگ شمردن دانسته اند. (حکمت آل اقا - صلواتی) اولی معادل همان ابا و سرپیچی است که از نتایج استنکاف است و با ترجمه پیشنهادی ما ناسازگار است.

اولی را عار و دومی را والاتر و بزرگ تر دانستن ترجمه کرده است. (بهبودی) در فرهنگ دهخدا، عار به معنای عیب و ننگ آمده است، پس این ترجمه نیز در رساندن مطلب نارسا است. در جدول زیر ترجمه استنکاف و نقدهای آن را مشاهده کنید

ترجمه های واژه استنکاف سرپیچی :

از منظر لغویان این معنا غریب است ننگ :

از آثار استنکاف است ابا:

واژه مستقل است نیاز به تبیین دارد

انکار:

از منظر لغویان این معنا غریب است استنکاف :

نیاز به توضیح دارد امتناع:

از آثار استنکاف است

کناره گیری:

به یکی از اصول واژه نزدیک است ولی با سیاق ناسازگار است عار و ننگ:

از لوازم استنکاف است

سرباز زدن:

از نتایج استنکاف است

همچنین در جدول زیر به ترجمه استکبار نگاه کنید

ترجمه واژه های استکبر تکبر و بزرگی فروختن:

ترجمه تقریبا خوبی است

بزرگی فروختن:

ترجمه تقریبا خوبی است تکبر:

تکبر کلمه عربی است نیاز به توضیح دارد

گردن افروزی :

ترجمه غریبی است کمتر در فارسی استعمال می شود

کبر :

کلمه عربی است نیاز به توضیح دارد. سرکشی:

از نتایج استکبار است و نه ترجمه آن .

بزرگ شمردن: ترجمه مناسبی است دعوی برتری :

در این ترجمه طلب که در استکبار آمده است ذکر شده است ترجمه خوب و مناسبی است سرپیچیدن:

از لوازم استکبار است

استکبار :

خود واژه ذکر شده است بزرگ شمردن:

ترجمه مناسبی است

بزرگتر دانستن:

ترجمه مناسبی است

بنابراین با توضیحاتی که گفته شد می توان این ترجمه را پیشنهاد کرد: هر که از پرستش خداوند باد به غبغب بیندازد و دعوی برتری کند، بداند که خدا همه را در نزد خود محشور خواهد ساخت.

۵. نتیجه گیری

از مطالبی که در این قسمت گفته شد نتایج زیر حاصل شد:

اکثر لغویان واژه استنکاف را به معنای بیزاری و امتناع دانسته اند و آن با یکی از اصول واژه (دوری) سازگاری دارد، ولی با اصل دوم که عضوی از اعضای بدن است فاصله معنایی دارد. از آنجایی که لفظ «نکف» همچنان که در بیان معنای قاموسی واژه بدان پرداخته شد، به معنای غده است و طبیعتاً هر غده ای تهی از ورم نیست، بنابراین در ترجمه فارسی نیز، باید لفظی مانند؛ باد به غبغب انداختن استفاده شود تا معنای کلام را به درستی منتقل کند و ارادی بودن این امر را نیز به شنونده برساند.

واژه استکبار از کبر ابتدا در اشیاء و اجسام حسی به کار می رفت و سپس از معانی حسی خارج شد و در معانی غیر حسی نیز استفاده شد، یعنی ابتدا در بزرگی سن و بزرگی قد و ... به کار می رفت. استکبار به باب استفعال رفته است و نوعی طلب را تداعی می کند، همان طلب بزرگی و دعوی برتری است و با آن اعتراف و اظهار وجود دارد.

در استنکاف بیزاری وجود دارد، ولی در استکبار طلب و خواهش بدون بیزاری وجود دارد. استنکاف از اقرار به عبودیت است و و استکبار از اذعان به طاعت است.

بنابراین می توان ترجمه ای که از آیه پیشنهاد کرد این باشد: هر که از پرستش خداوند باد به غبغب بیندازد و دعوی برتری کند، بداند که خدا همه را در نزد خود محشور خواهد ساخت.

مصادر و مراجع

القرآن الکریم

- آل آقا، حکمت، (۱۳۵۳)، ترجمه قرآن، تهران، اقبال.
- آیتی، عبدالمحمد، (۱۳۷۴ ش)، ترجمه قرآن، تهران، سروش، چاپ دوم.
- ابن انباری، ابوبکر، (۱۴۰۷ ق)، الاضداد، بیروت، المكتبة العصرية.
- ابن جنی، أبو الفتح عثمان، (بی تا)، الخصائص، مصر، الهيئة المصرية العامة للكتاب.
- ابن عاشور، محمد بن طاهر، (۱۹۸۴ م)، التحرير و التنوير، تونس، الدار التونسية للنشر.
- ابن عباد، صاحب، (بی تا)، المحيط فی اللغة، تحقیق: محمد حسن آل یاسین، مصر، دار الکتب المصرية.
- ابن فارس، احمد، (۱۴۰۴ ق)، معجم مقاییس اللغة، مصحح: هارون، عبد السلام محمد، قم، مکتب الاعلام الاسلامی.
- ابن منظور، محمد، (۱۳۸۹ ق)، لسان العرب، سوم، بیروت: دار صادر.
- ابو حیان اندلسی، محمد بن یوسف، (۱۴۲۰ ق)، البحر المحيط فی التفسیر، بیروت، دارالفکر.
- ابوهلال عسکری، حسن بن عبدالله، (۱۹۷۳ م)، الفروق فی اللغة، بیروت، دارالآفاق.
- ارفع، سید کاظم، (۱۳۸۱ ش)، ترجمه قرآن، تهران، مؤسسه تحقیقاتی و انتشارات فیض کاشانی.
- اشرفی، محمود، (۱۳۸۰ ش)، ترجمه قرآن، تهران، انتشارات جاویدان.
- انصاری، مسعود، (۱۳۷۷ ش)، ترجمه قرآن، تهران، نشر و پژوهش فرزاد روز.
- انصاریان، حسین، (۱۳۸۳ ش)، ترجمه قرآن، قم، اسوه.
- الهی قمشه ای، مهدی، (۱۳۸۰ ش)، ترجمه قرآن، قم، انتشارات فاطمه الزهرا.
- بانوی اصفهانی، سیده نصرت امین (۱۳۶۱ ش) ترجمه قرآن، تهران، نهضت زنان مسلمان.
- برزی، اصغر، (۱۳۸۲ ش)، ترجمه قرآن، تهران، بنیاد قرآن.
- بروجردی، سید محمد ابراهیم، (۱۳۶۶ ش)، ترجمه قرآن، تهران، صدر.
- بنت شاطی، عایشه، (۱۳۷۶ ش)، اعجاز بیانی قرآن، تهران، ترجمه حسین صابری، انتشارات علمی و فرهنگی.
- بهبودی، محمد باقر، ۱۳۷۲ ش، معانی القرآن، تهران، محمد باقر بهبودی.
- بهرام پور، ابوالفضل، (بی تا)، ترجمه قرآن، ناشر دیجتالی مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان.
- پاینده، ابوالقاسم، (بی تا)، ترجمه قرآن، بی جا، بی تا.
- پالمر، فرانک، (۱۳۸۷)، نگاهی تازه به معناشناسی، ترجمه کوروش صفوی، تهران، نشر مرکز.
- پورجوادی، کاظم، (۱۳۴۴ ش)، ترجمه قرآن، تهران، بنیاد دایرة المعارف اسلامی.
- جوادی آملی، عبدالله، ۱۳۹۴ ش، تفسیر تسنیم، قم، اسرا.
- حداد عادل، غلامعلی، (۱۳۸۸ ش)، ترجمه قرآن، تهران، مشعر.

- حلبی، علی اصغر، (۱۳۸۰ ش)، ترجمه قرآن، تهران، اساطیر.
- خرم‌شاهی، بهاء‌الدین، (۱۳۸۲ ش)، ترجمه قرآن، تهران، گلشن.
- خرم دل، مصطفی، (۱۳۷۲ ش)، ترجمه قرآن، تهران، احسان.
- خواجوی، محمد، (۱۴۱۰ ق)، تفسیر نور، تهران، مولی.
- دهلوی، شاه ولی الله، (بی تا)، ترجمه قرآن، سراوان، نور.
- سید قطب، سید بن قطب بن ابراهیم، (۱۴۱۲ ق)، فی ظلال القرآن، بیروت، دار الشروق .
- شعرانی، ابو الحسن، (۱۳۷۴ ش)، ترجمه قرآن، تهران، انتشارات اسلامی.
- شوکانی، محمد بن علی، (۱۴۱۴ ق)، فتح القدير، بیروت، دار ابن کثیر.
- شیخ طوسی، ابوجعفر محمد بن حسن، (بی تا)، التبیان فی تفسیر القرآن، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
- رازی، فخر الدین، (۱۳۷۸ ش)، المحصول فی علم اصول الفقه، بیروت، المكتبة العصرية.
- (۱۴۲۰ ق) مفاتیح الغیب، بیروت، دارالاحیاء التراث العربی.
- راغب اصفهانی، ابوالقاسم، (۱۴۱۲ ق)، مفردات الألفاظ القرآن، بیروت، دارالقلم .
- رضایی اصفهانی، محمد علی، (۱۳۸۳ ش)، ترجمه قرآن، قم، موسسه تحقیقاتی فرهنگی دارالذکر.
- رهنما، زین العابدین، (۱۳۴۶ ش)، ترجمه قرآن، تهران، کیهان.
- زمخشری، محمود، (۱۴۰۷ ق)، الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل، بیروت، دارالکتب العربی.
- صفار زاده، طاهره، (۱۳۸۰ ش)، ترجمه قرآن، تهران، موسسه فرهنگی جهان رایانه کوثر.
- صفی علیشاه، حسن، (۱۳۷۸ ش)، ترجمه قرآن، تهران، منوچهری.
- طاهری قزوینی، علی اکبر، (۱۳۸۰ ش)، ترجمه قرآن، تهران، قلم.
- طباطبایی، سید محمد حسین، (۱۴۱۷ ق)، المیزان فی تفسیر القرآن، قم، دفتر انتشارات اسلامی جامعه‌ی مدرسین حوزه علمیه.
- طبرسی، فضل بن حسن، (۱۳۷۲ ش)، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، تهران، انتشارات ناصر خسرو.
- طریحی، فخر الدین بن محمد، (۱۳۷۵ ش)، مجمع البحرین، محقق / مصحح: حسینی اشکوری، احمد، تهران، مرتضوی.
- عاملی، ابراهیم، (۱۳۶۰ ش) ، ترجمه قرآن، تهران، صدوق.
- فارسی، جلال الدین، (۱۳۶۹ ش)، ترجمه قرآن، تهران، انجام کتاب.
- فراهیدی، خلیل بن احمد، (۱۴۰۹ ق)، العین، قم، هجرت.
- فولادوند محمد مهدی، (۱۴۱۵ ق)، ترجمه قرآن، تهران، دارالقرآن الکریم.
- فیروز آبادی، محمد بن یعقوب، بی تا، القاموس المحیط، بیروت، دار الکتب العلمیه.
- فیض الاسلام، سید علی نقی، (۱۳۷۸ ش)، ترجمه قرآن، تهران، فقیه.
- قرشی، سید علی اکبر، (۱۳۷۱ ش)، قاموس قرآن، تهران، دار الکتب الإسلامیه .

- کاویانپور، احمد، (۱۳۷۸ ش)، ترجمه قرآن، تهران، سازمان چاپ و انتشارات اقبال.
- گروهی از نویسندگان (مرکز فرهنگ و معارف قرآن)، ۱۳۸۵ ش، ترجمه قرآن، قم، بوستان کتاب.
- مجتبوی، جلال الدین، (۱۳۷۱ ش)، ترجمه قرآن، تهران، حکمت.
- مشکینی، علی، (۱۳۸۱ ش)، ترجمه قرآن، قم، الهادی.
- مصباح زاده، عباس، (۱۳۸۰ ش)، ترجمه قرآن، تهران، سازمان انتشارات بدرقه جاویدان.
- مصطفوی، حسن، (۱۳۶۰ ش)، التحقيق فی کلمات القرآن الکریم، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- مراغی، احمد بن محمد، (بی تا)، تفسیر المراغی، بیروت، داراحیاء التراث العربی.
- معزی، محمد کاظم، (۱۳۷۲ ش)، ترجمه قرآن، قم، اسوه.
- معین، محمد، (۱۳۹۲ ش)، فرهنگ فارسی، تهران، امیرکبیر.
- مکارم شیرازی، ناصر، (۱۳۷۳ ش)، ترجمه قرآن، قم، دار القرآن الکریم.
- موسوی گرمارودی، علی، (۱۳۸۴ ش)، ترجمه قرآن، تهران، انتشارات قدیانی.
- نوبری، عبد المجید، (۱۳۹۶ ق)، ترجمه قرآن، تهران، اقبال.
- واحدی، علی بن احمد، (۱۴۱۱ ق)، اسباب النزول، بیروت، دار الکتب العلمیه.
- یاسری، محمود، (۱۴۱۵ ق)، ترجمه قرآن، قم، انتشارات بنیاد فرهنگی امام مهدی (عج).